

به او چپ نگله می‌کرد که کشتی از تشر که همه چپ نگله کردن. بارشان را فرستادند.

مثلاً آن تصمصیم که فرستادند به ایران حمله کند. او می‌خواست شد که او به شدت تشنه‌ی قدرت شد. کشور برایشان لایحه می‌فرستاد.

بعد از آن تصمصیم که فرستادند که راه آن با هم متفاوت است کاری از پیش ببرد و به کشورش می‌فهمند و مسایلی قاطعی کرده است. تصمصیم که فرستادند او را برادران را هم فرستادند. یک خانه قریح شد و آنها هم او را گرفتند و بعد از مدتی هم صدام به در آورفته شد و چون متفاوت است نفس بکشد. مردان

# صدام از این و آن



صدام در سال ۱۹۳۶ در اوستای قبلی دوری به نام «الوهجه»

شهری تکریت از مادرش به دنیا آمد او با این که پدرش می‌گویند که پدر صدام قبل از به دنیا آمدن او تصمصیم گرفت. بپدر تا روی منقوس او را نینند. مادر صدام هم می‌رود و می‌آورد که یک وقت قیال بکنید دارم قالی می‌بندم را

شده از صدام متفر بود و هر وقت که فرهنگی گیر می‌آورد، او هر روز صبح صدام را با بر و پیراه از خواب بیدار می‌کرد و تعاری کوسفین زبان نفعم را به او می‌داد تا ببرد و با آنها

بپدری صدام او را وادار می‌کرد که برود و مرغ و فرانس و حیوانات دیگر همسایه‌ها را بزند و به او برهد. او هم آنها را به رفت و درس خواند. مادر صدام تصمصیم گرفت تا او را به بغداد بفرستد. صدام هم به آن جا

همیشه همراهش بود که هنگام دعوا کردن با هم سن و سال‌هایش از آن استفاده می‌کرد. لایحه هم با آن به سگ‌ها و گربه‌ها حمله می‌شد.

در یک طرح ترور بر علیه یکی از نظامیان حاکم عراق شرکت کرد. اما ترور ترور شده زنره ماند و صدام هم شاکان از جمله به سوی سوریه رفت و چهار سال در آن جا ماند و وقتی که ششده همان ترور در عراق کشته شده بود و بر گشت و بعد از مدتی کودتا کرد و قدرت را در عراق به دست گرفت و شروع کرد به کشتن این و آن هر کسی را که در راهی

# یک نامه‌ی گربه‌ای!

ای نامه که می‌روی به سویش  
از جانب من بیوس رویش!

سلام بر پدر بزرگ عزیزم «میو میو» بزرگ! امیروارم خانان خوب باش. می‌دانم که مثل همیشه پشت آن پنجره نشسته‌ای و منتظر نامه‌ی منی. اگر از امولات این جانب، یعنی نوی عزیزتان «پیشی کوچولو» خواسته باشی، خوبم و واقعا هلالی نیستم غیر دوری شما که امیروارم هر چه زودتر تازه کردی. آن روزها که ما با شما زندگی می‌کردیم، از صبح تا شب دنبال یک لقمه موش اینها، توی این شهر تهران بزرگ، نمی‌دانی چه موش‌هایی پیدا می‌شود! به جان عزیز شما قسم که موش هست به اندازه‌ی یک خرگوش! پسر وقت پیش که کنار یکی از چوبی‌های کنار خیابان دراز کشیده بودم و مگس می‌پراندم، دیدم یک موهودی، بلاتنبیه، اندازه‌ی شما آمد و از کنارم رد شد! شک کردم که این یارو کی بود که قیافه‌اش این قدر آشنا بود! رفتم و به او گفتم: «تو چی می‌حستی؟ اگر خرگوشی، پس چرا دم به این درازی داری؟ اگر گربه‌ای، چرا این قدر پوزه‌ات موشی است؟ اگر بچه سگی، پس گفتی: «اوندرش بچه سلگ خودتی، دومنرش مگر کوری؟» سوینرش من یک موش هستم!»

گفتم: «جل القاف! تو که اندازه‌ی پدر بزرگ منی، موش که به این بزرگی نمی‌شود!»  
گفتم: «تا پشت در آرمی تو نیم آقا بیون!»  
گفتم: «نمی‌ترسی که من بفرمدم؟»  
گفتم: «برو بینم بابا هنوز واسه این کار جوته‌ای! مواظب

باش من نفورمدا! حالا زودتر باشو برو دنبال کارت، بزار بلا بیدار! من هم از ترس پا شرم رفتم آن طرف تر که برای آقا موشه بلا بیدار خلاصه. بابی شما حسابی اینتا خالی است، ولی فقط حیف و مسر حیف که موش‌های اینتا کجی پرور شده‌ان. گلهی وقت‌ها از چوبی‌ها بیرون می‌آیند و چوبی‌ها و کاتال‌های فاندلاب. خلاصه، توی چوبی‌ها موش‌هایی شتره که بیون آکاش این سازان‌های کنترول جمعیت زودتر کاری کننر توی این موش‌ها بدهنر که این قدر جمعیت زودتر کاری کننر توی زبانه لال، کار به جایی خواهر رسیر که به جای اینکه موش‌ها از ما گربه‌ها بترسنر، ما از آنها بترسیم...  
زبانی عرض نرا م چون از بیرون صدای موشی می‌آید، به امیروارم زودتر.

نوهارت پیشی کوچولو  
زودتر.

